

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جلسه گذشته عرض کرده بودیم سیاق چهل و دوم از آیه ۲۵۴ آغاز می‌شود و تا آیه ۲۶۳ ادامه دارد.

موضوع آیه ۲۶۴ صدقه‌ای است که دنبالش اذیت باشد یعنی بحث، بحث انفاق است و ایدای بعد از انفاق. درست است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» تشخصی داده به آیه ۲۶۴، اما در حد جدایی سیاق نیست بلکه هنوز داخل یک سیاق هستیم. در آیه ۲۶۵ می‌فرماید: «وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» بحث همان بحث انفاق است، تقابل انفاق خالصانه با ریایی، همچنان سیاق ۴۲ ادامه دارد. در آیه ۲۶۶ «أَيُّودٌ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ... كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» مثال و تمثیلی است برای انفاق ریایی یا ایدایی. انفاق ایدایی مثل انفاق ریایی است و هر دو مثل این می‌ماند که کسی یک باغی داشته باشد، همه چیز، همه نوع میوه هم در آن باغ داشته باشد. در آن وقت که بیش از همیشه به این باغ احتیاج دارد در دوران بزرگسالی، دورانی که فرزندی دارد که احتیاج دارند به اموال او، در این شرایط، طوفانی بیاید و این باغ آتش بگیرد و از بین برود. چقدر انسان احساس خسارت و ضرر می‌کند، می‌خواهد بفرماید انفاق ریایی شبیه این است. این آیه ۲۶۶ تمثیلی است برای انفاقی که خالصانه نباشد؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ... وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَنَىٰ حَمِيدٌ (۲۶۷)» اگر پذیرفتیم آیه ۲۶۶ تمثیلی برای انفاق غیر خالصانه است، آیه ۲۷۷ در همان بحث انفاق شرط دیگری را مطرح می‌کند: علاوه بر اینکه نباید به دنبال انفاق، منت و اذیت باشد و باید خالصانه باشد، نباید از دسترنج حرام یا مخلوط به حرام یا از چیزی که خودتان به آن میل نداشته باشید، باشد، از «مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ» باید باشد.

با توجه به اینکه از یک سو بحث همچنان انفاق است و از سوی دیگر شرایط انفاق را کامل می‌کند در سیاقی که دو شرط دیگر برای انفاق ذکر شده بود، لذا آیه ۲۶۷ هم ادامه بحث است.

سه تا نکته را خداوند در گذشته درباره انفاق فرمود: ۱- انفاقتان ایدایی نباشد، ۲- انفاقتان خالصانه باشد و ریایی نباشد، ۳- انفاقتان از «مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ» باشد.

آیه ۲۶۸ و ۲۶۹ نصیحتی در راستای همین دستور و همین شرایط است. یعنی طبیعی است که شیطان مایل به تحقق چنین انفاقی نباشد. هم نمی‌خواهد انفاق کنید، با وعده دادن شما به فقر که اگر انفاق کنید فقیر می‌شوید، بدبخت می‌شوید یا نه، بخواهد شما را امر به فحشا کند یعنی وادار کند که انفاق بکنید ولی ایداء هم بکنید، وادار کند انفاق بکنید ولی ریایی انفاق کنید یا وادار کند که انفاق بکنید ولی انفاق از «مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ» نکنید. اصل در انفاق این نیست که مردم بفهمند، دانستن مردم هیچ چیزی را عوض نمی‌کند، مهم خداست که می‌داند و یار و یاور شما خواهد بود. ثانیاً نمی‌خواهیم بگوییم مطلقاً آشکار نکنید: «إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ...». تا آخر آیه ۲۷۴ بحث انفاق ادامه دارد. اما آیه ۲۷۵ سرآغاز بحث ربا است: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» سرآغاز سیاق جدید است.

سیاق طولانی است اما در کشف اتصال آیاتش زحمت خاصی نداشتیم. به جز آیات میانی یعنی از آیه ۲۵۵ تا آیه ۲۶۰ که راجع به حقیقت توحید و معاد بودند و در دل بحث انفاق جاسازی شده بودند و علت اتصال در جلسه قبل گفته شد، سیر اتصال بقیه آیات به وضوح آشکار است.

جمع بندی سیاق چهل و دوم

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۵۴)»: ای کسانی که ایمان آوردید از آنچه روزیتان کردیم انفاق کنید قبل از اینکه روزی برسد که در آن روز خرید و فروشی نباشد، رفاقت و صمیمیتی نباشد، شفاعت و پادرمیانی هم نباشد و کافران همان ظالمان باشند. یعنی اگر انفاق نکردید، کافر خواهید بود و کافران همان ظالمانی هستند.

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: الله کسی است که جز او معبودی نیست، «الْحَيُّ الْقَيُّومُ»: زنده مطلق اوست، برپادارنده مطلق اوست، «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»: حیات برپادارنده‌ای است که نه چرتی او را می‌گیرد و نه خوابی؛ یک وقتیهایی چرت می‌زند، می‌خوابد و دیگران باید امور را اداره کنند؟ «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: مالک مطلق هم هست، همه چیز مال اوست. معبودی به غیر او نیست، سرچشمه حیات خودش است، برپادارنده خودش است، چرت که نمی‌زند، خواب که او را نمی‌گیرد، مالک مطلق همه آنچه در آسمانها و زمین است، دیگر چه کسی است که بخواهد نزد او شفاعت کند؟ چه کسی است که می‌خواهد به عنوان کسی که با او شریک بوده در حیات یا در قیومیت؟ یا زمانی که او چرت می‌زند هوای او را داشته تا او استراحتی کند (نعوذ بالله). یا بخشی از «مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» را مالک باشد؟ خودش خلق کرده باشد و او مالک باشد یا خدا خلق کرده باشد و به او تملیک کرده باشد؟ صدر آیه، ذیل آیه، از حقیقت مطلق توحید صحبت می‌کند، تا در متن آیه ثابت بکند که شفاعت به غیر اذن او امکان ندارد. هیچ کس جز او سزاوار شفاعت نیست، هر کس هم به غیر از او، بخواهد شفاعت بکند، با اذن او باید شفاعت بکند، اذن او هم تابع علم او است، او می‌داند که چه کسی سزاوار شفاعت هست و چه کسی نیست، چه شفاعت کننده، چه شفاعت شونده، باید در دامنه علم او بگنجد؛ می‌خواهد بفرماید بالاخره علم به «مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» مطلقاً از آن خدا است، و هیچ کس به چیزی از علم او احاطه ندارد، مگر به اذن خودش. خب وقتی چنین است، پس دیگر چه کسی می‌خواهد شفاعت بکند. چه کسی می‌خواهد بیاید بگوید، آقای ب سزاوار شفاعت هست، خدایا تو نمی‌دانی، یا چه کسی می‌خواهد بیاید بگوید، من سزاوار شفاعت کردن هستم، تو نمی‌دانی، همه دست خود او است دیگر، پس همه این حرف‌ها دارد می‌فهماند، که آقا در قیامت اگر شفاعتی داریم، شفاعت حق است؛ شفاعت حق با شفاعت خیالی، فرقی در چیست؟ شفاعت خیالی، شفاعتی است که بخواهد مثلاً قانون خدا را نقض بکند، بخواهد برخلاف علم الهی باشد، بخواهد برخلاف اذن الهی باشد؛ اما شفاعت حق کدام شفاعت است؟ شفاعتی است که مأذون از طرف پروردگار است، هماهنگ با علم پروردگار، به سزاوار بودن طرفین شفاعت کننده و شفاعت شونده است و تمام اینها را. خب حالا اگر قرار است بگوییم مأذون از طرف پروردگار عالم است و چی هست و چه هست، خب حالا یک کسی می‌گوید، یک شاخص بده ببینیم خدا در چه شرایطی اذن می‌دهد، که کسی، کسی را شفاعت بکند، می‌گوییم، این آیه را خدا کجا دارد بیان می‌کند، ذیل بحث انفاق، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمِينَ (۲۵۴)» چی دارد می‌گوید این آیه؟ می‌خواهد بگوید انفاق نکرده باشی، منتظر شفاعت نباش، اگر شما انفاق

نکنی، دلت را خوش کنی، که فردا من را شفاعت می‌کنند، من خدا اذن به شفاعت نمی‌دهم، از کسی که انفاق در راه خدا نکرده است، واضح است دیگر، چگونه بگویند، وقتی قبل از «لَا بَيِّعَ فِيهِ وَلَا خَلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ» یعنی تو انفاق نکنی، قیامت می‌آید، شفاعت هم به کارت نمی‌آید، شفاعت به دردت نمی‌خورد، آن روز کافران، محکوم به حکم ظالمان می‌شوی، پس انفاق در این سیاق، در واقع می‌شود شرط اینکه خدا اذن بدهد، برای شفاعت کردن کسی، شفاعت شدن کسی، و اینکه کسی انفاق کرد یا نکرد، سزاوار شفاعت شد یا نشد، برای خدا معلوم است. لذا باید هوای چه کسی را داشته باشی، چه کسی را از خودت راضی کنی، خدا را باید از خودت راضی بکنی، تا سزاوار شفاعت بشوی.

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶)»

بحث اصلی قبل از «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» فقط «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» نیست، بحث اصلی قبل از «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» نیست، بحث اصلی قبل از «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، «أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» است. دین از نظر لغت، هم با این سازگارتر است. اولاً بحث اصلی، از نظر فنی، «أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» هست قبل از این، چون خود شفاعت ذیل آن بود، بحث توحید ذیل شفاعت بود، شفاعت هم ذیل انفاق بود، نکته اصلی «أَنْفِقُوا» بود، ثانیاً لغت دین، یا باید بگوییم دین جامع اعتقاد و روش است، یا باید بگوییم که از بین اعتقاد و روش، دین با کدام مناسب تر است؟ با روش. دین روش است، دین به عمل مربوط می‌شود، ما یک اعتقاد داریم، یک دین تابع به آن اعتقاد داریم، روش عمل و سبک زندگی تابع آن اعتقاد داریم. اینجا که می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، مقصود ای بسا این است، ما که می‌گوییم انفاق کنید، قبل از اینکه چنین روزی برسد، که اگر انفاق نکردی و چنین روزی رسید، کافر خواهید بود، ظالم خواهید بود، شفاعت هم به کارتان نخواهد آمد، اینکه ما داریم شما را با این بیان به سمت انفاق سوق می‌دهیم، و این بیان، یک بیانی است که می‌خواهد بگوید یک راه برای نجات وجود دارد و آن تحقق و قبول انفاق است، آیا این کار اکراه در دین محسوب می‌شود؟ آیا داریم شما را به چیزی اکراه می‌کنیم؟ شما توحید را قبول کردید، آیا داریم به انفاق شما را اکراه می‌کنیم، وادار می‌کنیم، این اسمش اکراه است؟ خدا می‌خواهد بفرماید این اکراه نیست، در جایی که رشد و غی از هم تفکیک است و معلوم است و واضح است، دیگر به این الزام درون دینی اکراه گفته نمی‌شود، این دیگر اکراه نیست که، اکراه وادار کردن کسی است به کاری، به چیزی، که برای او حقیقتش روشن نباشد، تکلیفش در آن مسئله روشن نباشد، ما می‌خواهیم او را به رغم فقدان آگاهی، به رغم فقدان حکمت و فلسفه و نمی‌دانم حقیقت یک امری، به کاری وادار بکنیم یا حتی این را می‌توانم بگوییم به رغم فقدان آگاهی از اینکه خدا دستور داده است. یک مثال بزخم برای تان، می‌گویند من مسلمان بشوم یا نشوم، می‌گویند بله، فکرت را بکن، راجع به توحید، راجع به معاد، راجع به نبوت، راجع به قرآن، ببین مسلمان می‌شوی یا مسلمان نمی‌شوی؟ خیلی خب، طرف فکرهاش را جمع می‌کند، تصمیم می‌گیرد مسلمان بشود. حالا مسلمان شده است، می‌گوید خب مسلمان شدی، نماز واجب است، روزه واجب است، خمس واجب است، حجاب واجب است، عفاف واجب است، فلان چیز حرام است، یک سری الزاماتی برای او در دل دین تعریف می‌شود، آیا این الزامات درون دینی را به آن می‌گویند اکراه؟ صدق کلمه اکراه اینجا می‌شود، نه این اکراه نیست. اکراه وقتی است که، کسی را دارند به یک امری وادار می‌کنند، که راجع به آن امر، هیچ پشتوانه اعتقادی، هیچ باور، نداشته باشد. شما اسلام را پذیرفتی، اسلام را پذیرفتی، اسلام می‌گوید انفاق کن، باید انفاق کنی دیگر، اسلام می‌گوید حجاب داشته باش، باید حجاب داشته باشی دیگر، می‌گوید نماز بخوان، باید نماز بخوانی دیگر، اینجاها که

دیگر نمی‌گوییم اکراه، ما این آیه را یک همچین جایگاهی می‌بینیم. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، اگر داریم می‌گوییم انفاق کنید، این از باب اکراه در دین نیست، چون «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ». حالا «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ» اگر کسی به طاغوت کفر بورزد و به الله ایمان بیاورد، الان ما با توجه به سیاق باید معنی کنیم، کفر به طاغوت بورزد، به الله ایمان بیاورد. یعنی اگر کسی باور کند که از طاغوت یعنی غیر خدا، از غیر خدا فردای قیامت برای او کاری ساخته نیست، و به الله ایمان بیاورد، و باور داشته باشد که فردای قیامت، فقط الله است که می‌تواند نجات بدهد، این «فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»، این به «عُرْوَةِ الْوُثْقَى»، آن دستگیره محکم تمسک بسته است، این خودش را توانسته است، ببندد به یک طناب آویخته ای، که او را بالا بکشد، نجاتش بدهد. خب حالا شما در این سیاق بگویید، اگر کسی باور کرد که فردا فقط کارها دست خداست و شفاعت غیر ماذونی وجود ندارد، الان در این سیاق باید چه کار بکند، باید انفاق کند، انفاق دل بریدن از دنیا است، به هر اندازه ای که کسی از دنیا دل می‌برد، از ظلمت‌های دنیا و دنیا گرایی نجات پیدا می‌کند و به نور می‌رسد. ممکن است بگویید این یک استحسان است، یک چیز ذوقی به ذهنت آمده است، می‌گویی انفاق این جور است، من برای آن شاهد دارم، سوره حدید است.

این مطلب مهم است باید دقت کنید، ببینید «آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» ایمان بیاورید و انفاق کنید «وَأَنْفِقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ» (حدید/۷) آنها که ایمان و انفاق را با هم دارند به اجر کبیر می‌رسند «وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» چه می‌شود شما را ایمان به خدا نمی‌آورید، «وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ» در حالی که پیامبر شما را دعوت می‌کند، تا ایمان به پروردگار بیاورید «وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (حدید/۸) از شما میثاق گرفته است، اگر مومن هستید، چرا ایمان نمی‌آوری؟ پس معلوم است، یک ایمانی به غیر از ادعای ایمان از اینها می‌خواهد.

شما اگر انفاق را در جامعه خودت، در فرهنگ خودت، در زندگی خودت پیاده نکنی، در واقع از این طناب ولایت دستت را جدا کردی، دیگر نجاتی در آن نیست.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمْ» کافران، چرا می‌فرماید کافران؟ «الَّذِينَ آمَنُوا»، «الَّذِينَ كَفَرُوا» اینجا چه کسانی می‌شوند؟ طبق همین که «وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» همان آیه فرمود. آخر همان آیه اول این سیاق. «أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» یک گروه به نور، یک گروه به نار می‌رسند.

پس حالا الهی که ولی ما است و ولایت او در ولایت رسول تجلی دارد، و ولایت رسول، در ولایت مولا علی علیه السلام تجلی دارد، و ولایت او در ولایت اهل البیت علیهم السلام تجلی دارد و ولایت اهل البیت امروز تجلی در ولایت فقیه جامع الشرایط تجلی دارد، این خط ولایت چه کار می‌خواهد بکند؟ می‌خواهد ما را از ظلمت‌ها به نور برساند. چگونه ما را از ظلمت‌ها به نور برساند؟ با انفاق. حالا شما به این می‌گویید اکراه؟ به این می‌گویید اجبار؟ اجبار ناخوشایند، اینکه در دین انفاق پیش‌بینی شده است و باید این انفاق محقق بشود، این باید اکراهی نیست. بابا اصلاً این طناب نجات از ظلمت‌ها است، شما اگر انفاق را در جامعه خودت، در فرهنگ خودت، در زندگی خودت پیاده نکنی، در واقع از این طناب ولایت دستت را جدا کردی، دیگر نجاتی در آن نیست. اینجا بحث شفاعت مطرح است، حالا یک نفری می‌گوید، من این طناب به هم پیوسته محکم ولایت را نمی‌گیرم، به وسیله انفاق فی سبیل الله، تحت ولایت الله

خودم را قرار نمی‌دهم با انفاق فی سبیل الله، یک طناب ساختگی ولایت برای خودم درست می‌کنم، بدون انفاق فی سبیل الله می‌گویم، من مخلص شما هستم، شما فردا کار ما را راه بینداز، قربانت بروم، تو کار من را راه بینداز، این کار راه اندازی قیامت این شکلی نیست، کار راه اندازی قیامت، یعنی ذیل ولایت، ولایت اخراج از ظلمات به نور، اخراج از ظلمات به نور با انفاق، مطلب روشن است.

کل آیت الکرسی اینقدر توصیه شدیم به خواندن آن، اینقدر توصیه شدیم به توجه به آن، به تکرار آن در طول زندگی‌مان، من نمی‌خواهم راجع به مستحبات دینی اینجا حرف خاصی بزنم، اما با نگاه تدبری می‌گویم آیه ۲۵۴ باید با آیه الکرسی با هم دیده شود. باید پشتوانه بودن این آیات دیده شود.

حیات و ممات انسان دست کسی است که زمین را در مدار خود به حرکت درمی‌آورد، حیات و ممات انسان دست کسی است که ماه را از پی خورشید می‌برد، حیات و ممات انسان دست کسی است که تمام جزئیات و کلیات عالم تحت احاطه اوست. چه کسی جز خود او بر امور عالم احاطه دارد؟ شاهد همین خورشید! لذا محاجه حضرت ابراهیم با این فرد مدعی یک محاجه بسیار محکمی است؛ که «فَبَيِّتِ الَّذِي كَفَرَ»، فکر نکنیم یک حرف ساده‌ای زد، به او ثابت کرد که کاره‌ای نیست! به او ثابت کرد که پس حیات و ممات هم دست تو نیست!

خب سه حکایت ذکر فرمود که ثابت کند احیاء پس از مرگ در حوزه قدرت خدا می‌گنجد و جایی برای شک در این مسئله نیست. ممکن است یک نفر اینجا یک حرفی بزند، بگوید این آیات امکان حیات پس از مرگ را بحث کرد و خواست بفرماید حیات پس از مرگ ممکن است و خدا قدرت بر حیات پس از مرگ را دارد، یکی با جریان محاجه ابراهیم علیه اسلام مطرح شد؛ یکی با مردن و بعد از صد سال زنده شدن و جریان آن الاغ و آن وضعیت؛ یکی هم با جریان چهار پرنده که حضرت ابراهیم علیه السلام به دستور خدا آنها را ذبح کرد و تکه تکه کرد، روی چهار کوه گذاشت و دعوتشان کرد و برگشتند. خب اینها امکان را بحث می‌کند اما ضرورت را ثابت نمی‌کند. حالا از کجا بدانیم این امر ممکن واقع خواهد شد؟ در قرآن کریم در مواردی که صحبت از حیات پس از مرگ و امکان حیات پس از مرگ شده یک چیزی مفروض است، آن چیست؟ این است که حیات پس از مرگ اگر امکانش ثابت شود قهراً ضرورتش هم ثابت می‌شود. چرا؟ بخاطر اینکه همه آدم‌ها می‌دانند این زندگی بنا باشد با مرگ پایان پیدا کند و هیچ اتفاقی نیفتد، همه می‌دانند که این خلاف حکمت است، این خلاف اولیات توحید است که یک خدای عالم حکیم بخواهد یک دنیایی را خلق کرده باشد که آدم‌هایی در این دنیا به سبک‌های مختلف زندگی کنند، با طرز فکرهای مختلف زندگی کنند و بمیرند و هیچ اتفاقی نیفتد! یعنی ضرورت حیات پس از مرگ در فطرت همه ما هست، آنچه ما در آن شک می‌کنیم امکان است، که حالا اصلاً ممکن است؟ لذا وقتی امکانش ثابت شد خود به خود دیگر در اصل تحققش برای ما جای شک و شبهه باقی نمی‌ماند. مگر می‌شود حیات پس از مرگ را خدا بتواند و نکند؟ بتواند و رها کند؟ دنیا را عبث و بیهوده رها کند؟ و اینهمه در این دنیا اعمال آدم‌ها، اخلاق و رفتار آدم‌ها به سبک‌ها و نحله‌های گوناگون بی‌نتیجه بماند؟ بی‌ثمر بماند؟! آدم کش و کشته شده، ظالم و مظلوم، قاتل و مقتول، همه در یک فنای ابدی قرار بگیرند بی آنکه کسی به سزای اعمال خودش رسیده باشد؟ این بحث‌های اعتقادی در آیه ۲۶۰ تمام است، یعنی ما تا آیه ۲۶۰ آمدیم؛ از آیه ۲۵۵ تا ۲۶۰ با آیه الکرسی و بحث احیاء مردگان پشتوانه‌های امر به انفاق که در آیه ۲۵۴ فرموده بود ثابت شد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۵۴)» حالا «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ».

دقت کنید یک مطلب را یادآوری کنیم: نمی فرماید: مثل انفاق یا مثل مال انفاق شده، مانند مثل حبه است. یک بار این است که بفرماید: «مَثَلُ مَا يُنْفِقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» یا «مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ»؛ یک بار می فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ» یعنی خود این انفاق کننده‌ها را به حبه تشبیه کرده، نه مالی را که انفاق می کنند! اینکه خودشان را به حبه تشبیه کرده، معنایش چیست؟ یعنی کسی که انفاق می کند مهم ترین فایده انفاقش این است که خود او برکت پیدا می کند، وجود خود او توسعه پیدا می کند. انفاق باعث توسعه وجودی اوست. یک دانه چطور تا هفتصد دانه می تواند پیش برود؟ یک آدم می تواند به اندازه دو آدم، به اندازه ده آدم، به اندازه صد آدم، به اندازه هزار آدم، به اندازه یک میلیون آدم، به اندازه یک میلیارد آدم، می تواند سعه وجودی پیدا کند، ارزش وجودی پیدا کند؛ آنچه که بیشتر در این آیه مدنظر است این است، یعنی اگر ما نخواهیم آیه را توجیه کنیم ظاهرش این است. مگر خواهیم توجیه کنیم بگوییم: «مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ» نه «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ»! و این خودش خیلی بشارت بالاتری است، در همین سیاق خواهیم رسید به آن نقطه‌ای که خدا می فرماید: اگر انفاق در راه خدا کرده باشید به حکمت می رسید، این خودش خیلی دعوت بالاتری است که شما رشد می کنید. شما کامل می شوید. اما شرطی دارد.